



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳) وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵) يَا بُنَيَّ إِنَّ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶) يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷)﴾

حکمت لقمان گوشه‌ای از حکمت نبوی

حکمتی را که ذات اقدس الهی به لقمان ایتاء فرمود گوشه‌ای از حکمت‌های فراوانی است که در قرآن کریم آمده و به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعطا کرد زیرا در صدر همین سوره آیه دو آمده است که ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾ کل قرآن که ۱۱۴ سوره است بیش از شش هزار آیه است اول تا آخرش حکمت است بنابراین گوشه‌ای و بضعه‌ای از این حکمت را خدای سبحان به لقمان داد نه اینکه علم در مقابل حکمت را به پیغمبر داده باشد و بفرماید که ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ آن علمی را که خدا به او دستور داد همین علم حکمت است وقتی کل قرآن حکمت شد علمی را که حضرت از خدا درخواست می‌کند علم حکمت است. نموداری از این

هم قبلاً اشاره شد که در سوره مبارکه «اسراء» از آیه ۲۲ به بعد معارف اعتقادی هست، فقهی هست، اخلاقی هست، حقوقی هست بعد از بیان اینها می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾^۱ هم مسائل اعتقادی هست، هم فقهی هست، هم اخلاقی هست، هم حقوقی، بنابراین گوشه‌ای از حکمت نبوی به لقمان اعطا شد.

عدم تقابل حکمت و موعظه در کلام لقمان

مطلب دوم این بود که این موعظه گاهی در مقابل حکمت است مثل ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾^۲ گاهی جامع آن است چه اینکه حکمت گاهی در مقابل موعظه است گاهی جامع آن است حرف‌هایی که لقمان به فرزندش به عنوان دستورات حکیمانه بیان می‌کند بخشی از اینها اعتقادی است بخشی از اینها موعظه است این ﴿يَعِظُهُ﴾ هم در مقابل حکمت نیست یعنی در برابر آیه ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ نیست.

معرفی دو راه درك خدا در معنا بخشی به عبادات

مطلب بعدی آن است که ما چگونه خدا را عبادت کنیم وقتی ذات اقدس الهی بسیط است (يك) و نامتناهی است (دو) و به ذهن نمی‌آید و به هیچ وجه نمی‌شود به او دسترسی پیدا کرد ما چگونه عبادت کنیم. ما از دو راه خدا را می‌شناسیم (يك) این دو راه هم به نحو مانعة‌الخلو است که جمع را شاید (دو) بیش از این هم از ما نخواستند مقدور ما هم نیست (سه) ما از راه برهان خدا را می‌شناسیم هر کسی در حدّ خودش این براهین ساده یا دشوار یا پیچیده را درك می‌کند این اسمای حسنای الهی را همه اینها را درك می‌کند هر کدام از اینها حدّ و سطانده برای يك قیاس یعنی اگر هزار یا هزار و يك اسم در «جوشن کبیر» هست هزار برهان یا هزار و يك برهان قابل اقامه است هر کدام از اینها حدّ و وسط قرار می‌گیرد می‌گوییم آن موجود این اسم را دارد هر که این اسم را دارد خداست و معبود

۱. سوره اسراء، آیه ۳۹.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

است پس او خداست و معبود است اینها را کاملاً بشر درك می‌کند و می‌فهمد. مرحوم صدوق در توحید دارد که یکی از شاگردان یا اصحاب حضرت به آن حضرت عرض کرد که اینها که ما می‌فهمیم اسمای الهی است اوصاف الهی است مفاهیم است اینها در ذهن ماست اینها که خدا نیست فرمود اگر این باشد «لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَّا مَرْتَفَعًا»^۱ ما بیش از این مکلف نیستیم که این براهین را به خوبی با برهان یقینی بفهمیم (يك) بدانیم که این يك مصداق خارجی دارد (دو) آن مصداق خارجی در دسترس ما نیست آن مصداق خارجی را که این مفاهیم از آن حکایت می‌کنند ما معتقدیم و می‌پرستیم و حرف او را اطاعت می‌کنیم این راه علم حصولی است. راه علم حضوری و شهودی هم هست آن هم برای همه هست مگر کسی نخواهد این راه را طی کند يك بیان نورانی از حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» در ادعیه و اوراد و اذکار ائمه (علیهم السلام) مسئله تجلی هست در این دعای شب ۲۷ رجب این است که خدایا تو را سوگند می‌دهیم به تجلی اعظم^۲ وجود مبارك حضرت امیر فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»^۳ (يك) در خطبه دیگر فرمود جهان، مرایبی ذات اقدس الهی اند^۴ آینه‌های حق^۵ اند (دو) قلب ما هم، هم مجلای حق است هم مرآت حق (سه) خدای سبحان که ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۵ است آن حقیقت بسیط نامتناهی در این آینه‌ها تایید (چهار) هر آینه‌ای به اندازه خود خدا را مشاهده می‌کند (پنج) اینکه می‌گویند هر کسی خدا را به اندازه خود می‌یابد نه معنایش این است که می‌رود بالا گوشه‌ای از خدا را درك می‌کند بلکه همان‌جا که پایین هست فیض خدا از بالا به پایین می‌آید ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است در این آینه‌ها می‌تابد هر آینه‌ای به اندازه خود او را نشان می‌دهد اگر خواستیم - معاذ الله - تشبیه بکنیم این آفتاب بتمامها در این آینه‌ها می‌تابد آینه‌های كوچك کمتر نشان می‌دهند آینه‌های بزرگ بیشتر نشان می‌دهند نه اینکه این

۱. رك: الكافي، ج ۱، ص ۸۴؛ رك: التوحید (شیخ صدوق)، ص ۲۴۵.

۲. البلد الامین، ص ۱۸۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۵. سوره نور، آیه ۳۵.

آینه بزرگ برود بالا سهم خود را بیشتر بگیرد و آینه کوچک برود بالا و سهم کمتری بگیرد این سهام در سطح این اشیاء توزیع می‌شود اینکه می‌گوییم «به قدر تشنگی باید چشید»^۱ یعنی در مرحله نازل نه اینکه برویم بالا به اندازه خودمان از خدا معرفت کسب بکنیم چون او جزءبردار نیست ولی این آینه‌ها هر کدام به اندازه خودشان خدا را نشان می‌دهند این بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) است در توحید مرحوم صدوق است که «تَجَلَّى صَانِعَهَا لِلْعَقُول»^۲ در نهج/البلاغه هم همین هست که خدای سبحان برای دل‌ها تجلّی کرد^۳ آنجا دیگر سخن از مفهوم نیست سخن از تصور و تصدیق و علم حصولی نیست سخن از علم شهودی است که انسان در حال اضطرار همان را می‌یابد این دو راه هست - البته راه شهود بهتر است - مانعة‌الخلو است جمع را شاید و مانند آن.

دائمی بودن فیض الهی و دریافت آن با علم حصولی و حضوری

مطلب بعدی آن است که خدای سبحان فیض را که ایحاء می‌کند «دائم الفیض علی البریّة» است این طور نیست که لحظه‌ای فیض خدا کم بشود یا تعطیل بشود او «دائم الفیض علی البریّة» است «دائم الفضل علی البریّة»^۴ است لیل و نهار ندارد ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ یوم نه در برابر لیل است نه مجموع لیل و نهار که می‌گویند صلوات یومیه، یوم یعنی ظهور در هر ظهوری او فیض تازه دارد چرا، برای اینکه هر لحظه سائلان در راه‌اند این آیه سوره مبارکه «الرحمن» يك سؤال و جواب خاصّی است ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ چرا، چون ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۵ اگر سؤال هر لحظه هست همه موجودات از او می‌خواهند خب او همه موجودات را باید اداره کند به یکی علم حصولی می‌دهد به یکی علم حضوری می‌دهد به آن موجودات جماد فیض جمادی می‌دهد به آن نبات فیض نباتی می‌دهد به حیوان فیض حیوانی می‌دهد به انسان فیض انسانی می‌دهد به فرشته‌ها فیض فرشتگی

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۱.

۲. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۹.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۴. المصباح (کفعمی)، ص ۶۴۷.

۵. سوره الرحمن، آیه ۲۹.

می دهد همه در هر لحظه سائل اند چون ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ و ذات اقدس الهی هم در هر لحظه دارد به اینها پاسخ می دهد این نیست که مدتی صبر بکند چون يك لحظه اگر فیض خدا به عالم نرسد اینها نابود خواهند شد چون «يسئله من في السماوات و الأرض في كل آن» پس «فهو سبحانه و تعالى في كل آن في شأن جديد» منتها برخی ها علم حصولی می گیرند برخی ها علم حضوری می گیرند برخی هر دو را می گیرند بعضی نظر می گیرند بعضی عمل می گیرند و مانند آن. آنچه خدای سبحان به عنوان علم شهودی عطا می کند این برای عقل عملی است آنچه به عنوان فعل و اراده و اخلاص عطا می کند اینها برای عقل عملی است آنچه به عنوان تصور و تصدیق و حل مشکلات مفهومی افاضه می کند اینها برای عقل نظری است پس او «دائم الفيض» است منتها ما باید بدانیم که چه چیزی سؤال بکنیم فرمود: ﴿وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ﴾ اگر ما چیزهای خوب سؤال بکنیم چیزهای خوب هم به ما می رسد.

رفع یا دفع بودن نهی لقمان از شرك و عام بودن آن

پرسش: آیه سیزده که می فرماید: ﴿يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ آیا دفع است یا رفع است؟ پاسخ: بله، این نسبت به کسی که - خدای ناکرده - مبتلا بود که برخی از تواریخ نقل کردند^۲ این رفع است و برای کسی که مبتلا نیست این دفع است به همه نصیحت می کنند که شرك نورزید منتها برخی ها گرفتار شرك خفی^۱ اند برخی ها گرفتار شرك جلی^۲ اند برخی ها منزّه از شرکین اند.

تبیین آلودگی اکثر مؤمنین به شرك خفی

اینکه در بسیاری از ماها این آلودگی هست که می گوییم «لو لا فلان لهلكت» یا اول خدا دوم فلان شخص این شرك خفی^۱ است که آن بخش های پایانی سوره مبارکه «یوسف» که فرمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۲. رک: انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۴، ص ۲۱۴.

مُشْرِكُونَ^۱ همین است.^۲ فرمود اکثر مؤمنین، مشرک‌اند هر کسی گناه می‌کند يك شرك خفی دارد زیرا اگر خلاف شرعی که از او صورت گرفت در اثر جهل به حکم یا موضوع، سهو حکم یا موضوع، نسیان حکم یا موضوع، غفلت از حکم یا موضوع، اضطرار، الحناء، اکراه اینها باشد بر اساس حدیث رفع^۳ گناه نیست تنها جایی گناه است که انسان به حکم عالم است به موضوع عالم است هیچ اجباری، الجایی، اضطراری در کار نیست معنایش عندالتحلیل این است که خدایا من می‌دانم تو می‌گویی این کار را نکن ولی به نظر من باید بکنم بازگشت هر گناهی به شرك خفی است همان حرف ابلیس است اگر يك وقت سهو و اینها باشد که با حدیث رفع برداشته شده هر گناه عمدی زیرش يك شرك مستور هست چه شخص بداند چه شخص نداند برای اینکه معنایش این است که خدایا من می‌دانم در قرآن این کار را نهی کردی ولی به نظر من، باید بکنم بازگشت هر گناهی این است.

حکمت عملی بودن نهی عام لقمان از شرك

بنابراین این ﴿لَا تُشْرِكْ﴾ هم شرك جلیّ را می‌گیرد هم شرك خفیّ را می‌گیرد هم شرك عملی را می‌گیرد هم شرك اعتقادی را می‌گیرد هم رفع را می‌گیرد هم دفع را این مربوط به عقل علمی است که حکمت عملی است این کار را نکن. براهینی که قبلاً اقامه شد ناظر به حکمت نظری بود آیه ده همین سوره مبارکه «لقمان» این بود که ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ تا می‌رسد به آیه یازده که ﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾^۱ خبر غیر از خدا احدی خالق نیست این برهان است پس غیر از خدا احدی سِمت ربوبیت ندارد نباید معبود باشد این برهان است بعد از اقامه آن برهان نظری حالا به حکمت عملی می‌رسد که شرك نورز يك وقت می‌گوییم شرك محال است شريك داشتن محال است يك وقت می‌گوییم شرك نورز یعنی این کار را نکن این معصیت را نکن این عصیان اعتقادی را به خود راه نده که این می‌شود حکمت عملی.

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲. ص ۲۰۰.

۳. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۵۳.

پرسش:.... پاسخ: بله، عظمتش هم نسبی خواهد بود اگر همه را بگیرد آنجا که فرمود شرک خفی، معصیتش هم خفی است ظلمش هم خفی است معصیت صغیره، شرک صغیره است معصیت کبیره، شرک کبیره است عظمت‌های آنها نسبی خواهد بود.

اینکه فرمود ظلم عظیم است ناظر به این است که این کار فی نفسه بد است اگر ما اعظم داریم یا اظلم داریم و در اینجا تعبیر به اظلم نشده برای آن است که يك وقت است این کار را فی نفسه می‌سنجند می‌گویند این کار ظلم است و عظیم است اگر نسبت به شیء دیگر بسجند خواه به صورت سالبه خواه به صورت موجبه آنجا سخن از اعظم است اکبر است اعلاست شما می‌بینید در سوره مبارکه «حج» فرمود: ﴿هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾^۱ ذات اقدس الهی ذاتاً علی است ذاتاً کبیر است اما اگر در برابر چیز دیگری قرار بگیرد می‌شود «الله اکبر» این «اکبر» و «اعظم» و «اعلی» اینها همه امور قیاسی و نسبی‌اند که نسبت به چیز دیگر می‌سنجند اگر نسبت به چیز دیگر نسنجند می‌شود علی، می‌شود کبیر، ظلمش هم عظیم می‌شود.

پرسش:.... پاسخ: بله آن مطابق آن دو روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده، «الله اکبر من أن یوصف»^۲ این «من أن یوصف» متعلق می‌شود حالا آنجا موجبه معدوله است یا سالبه محصله آن هم در بحث‌های قبل داشتیم که حق این است که سالبه محصله است یعنی اگر ما بخواهیم خدا را وصف بکنیم خدا بزرگ‌تر از آن است که وصف بشود اگر خواستیم بگوییم خدا محدود نیست بگوییم «حدّه اّنه لا حدّ له» این به نحو سالبه محصله است نه موجبه معدولة المحمول که يك نحو تحدیدی باشد اگر موجبه شد حتماً تحدید است برای اینکه قضیه موجبه، محمولی دارد، موضوعی دارد، نسبی دارد، حاکمی دارد خب در موجبه چهار چیزند محمول غیر از موضوع است، موضوع و

۱. سوره حج، آیه ۶۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۹۱.

محمول غیر از نسبت‌اند که این سه، غیر از حاکم است ولی در سالبه فقط موضوع است و لا غیر این عدم‌الحکم است حکمی در کار نیست اگر قضیه موجه‌ای برای ذات اقدس الهی فرض بشود الاً و لابد مستلزم محدود بودن اوست برای اینکه او را موضوع قرار دادیم در قبالش محمول واقع شد بینهما نسبت واقع شد حکمی هم هست در برابر اینها که محمول را برای این موضوع ثابت می‌کند این می‌شود تربیع دیگر توحید نشد. کارهای ذات اقدس الهی همه به سالبه محصله برمی‌گردد «حدّه أنّه لا حدّ له» یعنی «لا حدّ له» به نحو سلب تحصیلی.

سرّ ذکر توحید در آیات با اشتراك وصف بین خدا و خلق

توصیه لقمان هم نسبت به فرزندش از نظر پدر و مادر که گذشت. آیه پانزده که فرمود: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ قبلاً در سوره مبارکه «عنکبوت» آیه هشت همین مطلب گذشت؛ آیه هشت سوره «عنکبوت» این بود که ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ آنجا دیگر ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ نبود برای اینکه با آن شأن نزولی در کار نبود اما این شأن نزولی داشت که آن جوان را مادر به کفر تحریک کرد.^۱ در همه بخش‌ها وقتی ذات اقدس الهی غیر خود را در کاری سهیم بداند سرانجام یا اول آیه یا آخر آیه از توحید سخن به میان می‌آورد که مبادا کسی خیال کند غیر خدا شریک خداست در وصفی از اوصاف. در آیه محلّ بحث فرمود شما و پدرانتان همه شما بازگشتتان نزد ماست ﴿إِلَى الْمَصِيرِ﴾ این چنین نیست که حالا به گفته ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ پدر و مادر سهمی داشته باشند در معاد همه شما به پیشگاه ما برمی‌گردید آیه هشت سوره مبارکه «عنکبوت» هم این بود ﴿إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ درباره انبیا همین‌طور است درباره اهل بیت همین‌طور است می‌بینید آن آیه معروف، اول از تثلیث شروع می‌شود بعد به تنبیه ختم می‌شود بعد به توحید، اول ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ سخن از سه مطاع

است. بعد می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ سخن از خدا و پیامبر است دیگر ﴿أُولَى الْأَمْرِ﴾ نیست بعد در ذیل فرمود: ﴿تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۱ اینکه ما می‌گوییم رسول و اولی الامر اینها باید مطیع ما باشند ما باید دستور بدهیم این آیه سه ضلعی اولش مثلث است وسطش مُتَنَاسِت آخرش هم توحید است همه جا اگر خدا در قرآن کریم برای غیر خدا وصفی را قائل شدند فوراً از توحید سخن به میان می‌آید که دیگران اگر این سمت را دارند به عنایت الهی است به فیض الهی است به دستور الهی است و مانند آن. اینجا هم همین‌طور است یعنی همان‌طور که در آیه هشت سوره «عنکبوت» بعد از آنکه فرمود: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ فرمود: ﴿إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ﴾ اینجا هم بعد از اینکه فرمود: ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ فرمود: ﴿إِلَىٰ الْمَصِيرِ﴾. در آیه پانزده فرمود: ﴿إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ﴾ مشابه آیه هشت سوره مبارکه «عنکبوت»؛ اینجا در سوره «لقمان» هم ﴿إِلَىٰ الْمَصِيرِ﴾ است در آیه چهارده، هم ﴿إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ﴾ است در آیه پانزده. فرمود: ﴿فَأُتْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ این ﴿فَأُتْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ کلام ذات اقدس الهی است اما این کلام را با توصیه لقمان آن‌چنان ذکر فرمود که یکی بشود راجع دیگری بشود مرجع.

نفوذ قدرت لطیفانه الهی بر همه اعمال انسان و محاسبه آن

فرمود: ﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا﴾ این خصلت چه حسنه باشد چه سیئه، بحث از توحید شروع شد به معاد ختم شد از ﴿لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾ شروع شد تا ﴿إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ﴾؛ در کلام لقمان که این آیه شانزده به قبل برمی‌گردد فرمود: ﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا﴾ حالا که معاد حق است محکمه الهی حق است آن خصلت چه حسنه باشد چه سیئه، چه سبک باشد چه ریز، چه محبوب باشد چه دور، چه در تاریکی باشد چه در روشنایی نزد ما حاضر است شیء که گاهی انسان به آن دسترسی ندارد یا در اثر سبک بودن آن است یا در اثر خیلی ریز بودن آن است یا در اثر خیلی دور بودن آن است

یا در اثر اینکه در حجاب است مستور است در دل سنگ است یا در تاریکی است اینها موانع شهود است فرمود نه خَفَّت و سبکی چون خیلی از ذرات است که بسیار ریزند یا سبک اند محسوس نیستند فرمودند نه خَفَّتِ آن پَر اسفنج و نه ریزی آن ﴿إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ﴾ که مربوط به وزن است، ﴿مِنْ خَرْدَلٍ﴾ که خفیف است و سبک است این دور باشد در آسمان‌ها باشد نزدیک باشد در زمین باشد ولی در تاریکی باشد یا نه، در دل سنگ باشد نه ریزی نه سبکی نه دوری نه حجاب نه تاریکی هیچ چیزی برای ما مانع نیست همه اینها را می‌آوریم ﴿إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ﴾ که این ﴿مِثْقَالَ﴾ ناظر است به آن دقیق بودن و کم بودن، حَبَّه‌ای از خردل که بسیار سبک است خَفَّت و خفیفی آن، این حَبَّه از خردل در درون صخره صَمًّا باشد که محبوب است یا در آسمان‌ها باشد که دور است یا در زمین باشد که در تاریکی است ﴿يَأْتِيهَا اللَّهُ﴾ چرا؟ چون خدا قدرت او لطیف است نفوذ دارد به همه ذرات دور و نزدیک می‌رسد علمش هم که دارد نه تنها خیر است بلکه قدیر هم است قدرتش هم لطیفانه است یعنی نه دوری نه محبوب بودن نه تاریکی نه ریزی نه خَفَّت هیچ چیزی مانع قدرت او نیست چون قدرتش بر اساس لطافت فیض قدیرانه اوست.

فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ بنابراین خدا می‌آورد حالا محاسبه می‌کند يك وقت می‌گذرد يك وقت تخفیف می‌دهد يك وقت عفو می‌کند يك وقت عفو نمی‌کند آن دیگر ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۱ خب این گونه از فیوضات دیگر نصیب هر که بشود این مشمول عنایت الهی است.

حکمت بودن سفارش‌های تعلیمی و تزکیه‌ای لقمان به فرزندش

لقمان در صدد تعلیم بود (يك) و تزکیه بود (دو) فرزندش را می‌خواهد تطهیر کند این ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۲ از برجسته‌ترین آثار حکمت الهی است این دستور به توحید و پرهیز از شرك هم تعلیم توحیدی است

۱. سوره مائده، آیه ۵۴؛ سوره حدید، آیه ۲۱؛ سوره جمعه، آیه ۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.

هم تزکیه نفس از شرك است. حالا که قیامت و زعش این است مسئله معاد روشن شد مسئله مبدأ هم روشن شد اینها هم که وحی الهی است که نصیب شما شده. پس این وحی را خدا به عنوان کتاب حکیم به پیغمبر داد توحید را هم برهان اقامه کرده در آیه ده و یازده، معاد را هم اینجا بیان کرد.

نماز اولین سفارش لقمان بعد از توحید و معاد

وصیت‌هایی که لقمان به فرزندش دارد بعد از آن معارف اعتقادی این است که ﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾ نماز در تمام ادیان هست این چنین نیست که مخصوص اسلام باشد وجود مبارك عیسیای مسیح (سلام الله علیه) دارد که ﴿أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾^۱ و قبلاً هم چند بار ملاحظه فرمودید که سخن از اقامه نماز است نه قرائت نماز برای اینکه نماز در دین به عنوان عمود مطرح است ستون مطرح است اگر دین نماز را ستون می‌داند نباید بگوید نماز بخوان باید بگوید نماز را اقامه بکن تا حکیمانه حرف بزند برای اینکه ستون را که کسی نمی‌خواند ستون را اقامه می‌کنند اگر این کتاب، حکیم است و اگر گوینده آن حکیم است که است، باید حرف‌هایش هماهنگ باشد، اگر می‌فرمود «اقروا الصلاة» این با تعبیر «الصلاة عمود الدین»^۲ هماهنگ نبود لذا شما جایی نمی‌بینید که «اقروا» و امثال ذلك باشد آنجا هم دارد ﴿يُصَلِّي﴾^۳ یعنی ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾^۴ ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾ (يك).

تبیین معروف دومین سفارش لقمان بعد از توحید و معاد

﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ این معروف که در آنجا فرمود: ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ چون قبلاً بحث گذشت اینجا دیگر بازگو نکردیم معروف یعنی چیزی که نزد عقل معرفه است نزد نقل معرفه است اگر چیزی نزد عقل معرفه بود یعنی عقل آن را به رسمیت شناخت نزد نقل معرفه بود یعنی نقل و روایات آن را به رسمیت شناختند این عقل و نقل

۱. سوره مریم، آیه ۳۱.

۲. الامالی (شیخ طوسی)، ص ۵۲۹.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۹.

۴. سوره بقره، آیه ۴۳.

دلیل شرعی اند کاشف از این هستند که این نزد صاحب شریعت به رسمیت شناخته شده شارع آن را به رسمیت می شناسد این می شود معروف و اگر چیزی نزد عقل به رسمیت شناخته نشده نزد روایات و نقل به رسمیت شناخته نشده این چون به رسمیت شناخته نشده کشف می کنیم که نزد صاحب شریعت نکره است؛ یعنی صاحب شریعت آن را به رسمیت نمی شناسد نه اینکه علم به آن ندارد اگر علم به آن نداشته باشد چگونه نمی کند تحریم می کند معروف یعنی چیزی که نزد صاحب شریعت به رسمیت شناخته شده منکر یعنی چیزی که نزد صاحب شریعت به رسمیت شناخته نشده و این در همه ادیان الهی بوده است.

فرق امر به معروف با تعلیم، ارشاد، نصیحت و غیره

﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ این را بارها عنایت کردید که امر به معروف غیر از تعلیم است امر به معروف غیر از ارشاد است امر به معروف غیر از موعظه است امر به معروف غیر از سخنرانی است امر به معروف غیر از نصیحت است امر به معروف یعنی امر، اینکه ذات اقدس الهی به ما فرمود شما باید ارشاد جاهل کنید تعلیم جاهل کنید آنها که خب واجب است اگر کسی جاهل به حکم است جاهل به موضوع است ناسی است اینجا یا جای تعلیم است یا جای تذکره است یا جای تنبیه است یا جای ارشاد است اینها را که امر به معروف نمی گویند امر به معروف به جایی می گویند که کسی عالماً عامداً دارد معصیت می کند این ولایت متقابل را ذات اقدس الهی برای جامعه اسلامی جعل کرد که ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱ خب اگر پدر به پسر بگوید بلند شو نماز را بخوان این نماز نخوانده دو معصیت کرده برای اینکه یکی اینکه به ﴿اقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ عمل نکرده یکی اینکه امر به معروف پدر را اطاعت نکرده، اگر کسی به زنی بگوید حجاب را رعایت کن او حجابش را رعایت نکند دو معصیت کرده یکی ﴿لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾^۲ را عمل نکرده، یکی امر این آمر را عمل

۱. سوره توبه، آیه ۷۱.

۲. سوره نور، آیه ۳۱.

نکرده امر آمر واجب‌الاطاعه است این نصیحت نیست این امر است این کتاب امر به معروف فقه را بررسی کنید
مبادا کسی خیال کند امر به معروف یعنی موعظه یعنی ارشاد یعنی سخنرانی یعنی نصیحت یعنی تعلیم اینها نیست امر
به معروف چیز دیگر است.

ولایت داشتن امت اسلامی در امر به معروف و نهی از منکر

این ولایت متقابل را ذات اقدس الهی برای امت اسلامی قرار داده ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
يَأْمُرُونَ﴾ نه «يعظون» نه «يعلمون» نه «يرشدون» ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ مستحضرید اخلاق يك
فن است فقه يك علم است فقه می‌گوید غیبت حرام است اما چطور می‌شود آدم غیبت می‌کند غیبت مرض است از
کجا این مرض پیدا می‌شود راه درمانش چیست اینها دیگر مربوط به فقه نیست فقیه از این امور خبر ندارد یا بحث
نمی‌کند اینها مربوط به فن اخلاق است فن اخلاق طبیبی است.

نشانه بیماری بودن ترك معروف

فقیه بحث از حکم می‌کند غیبت حرام است بله، اما چطور می‌شود آدم امر به معروف که بر او واجب است باید
حضوراً کسی را از زشتی باز بدارد آن را نمی‌گوید ولی پشت سرش حرف می‌زند به قصد ردع هم نیست به قصد
احساس نقص است این مرض از کجا پیدا شده منشأ این بیماری چیست ضعف نفس است حقوق بودن است عنود
بودن است حسود بودن است اینها را يك فتان فن اخلاق کشف می‌کند راه حلش را پیدا می‌کند می‌شود فن اخلاق
وگرنه غیبت حرام است که بحث اخلاقی نیست بحث فقهی است منشأ این کار هم ضعف نفس است یا حقوق بودن
است یا عنود بودن است و امثال ذلك، اگر این شد، معلوم می‌شود انسان بیمار است و اگر بیمار نبود شجاع بود
خب در حضور می‌گوید، می‌گوید این کار حرام است چرا این کار را می‌کنی اگر کسی خلاقی را انجام بدهد در

همین کوی و برزنی که عبور می‌کند با يك نگاه منزجرانه مردم این زن را نگاه کنند که او بفهمد که حجاب يك امر ضروری است این بعداً خودش را جمع می‌کند این حداقل امر به معروف است.

انزجار بدنی عبوسانه حداقل مرتبه در امر به معروف و نهی از منکر

پرسش: امر به معروف حتماً باید با صیغه امر گفته شود؟

پاسخ: نه، لازم نیست بگوید اُمرتُ بگوید حجابت را رعایت کن، بگوید چرا دزدی می‌کنی، بگوید چرا این کار را می‌کنی.

پرسش: مثلاً بگوید خواهش می‌کنم...

پاسخ: لازم نیست بگوید خواهش می‌کنم، حقّ او نیست که خواهش بکند این حقّ الله است بگوید این کار را نکن، اگر آن نشد، انزجار بدنی داشته باشد که عبوسانه او را ببیند با چهره دژم او را ببیند این حداقل است.

وظیفه جامعه و حکومت اسلامی در قبال امر به معروف و نهی از منکر

این دو مرتبه وظیفه همه است آن مرتبه سوم و چهارم که ضرب و اجرای برخی از دستورات است آن برای حکومت اسلامی است حکومت اسلامی می‌تواند با ضرب و مانند آن جلوی منکرات را بگیرد و فرق است بین ضرب آمر به معروف و ناهی از منکر که صیغه دفع دارد و ضربی که به عنوان حد یا تعزیر انجام می‌شود که صیغه رفع دارد. قاضی بعد از اینکه شخص به تبهکاری آلوده شد او را محکوم می‌کند به زدن که چرا کردی، آمر به معروف و ناهی از منکر که آن هم امر دولتی است و حکومتی، می‌گوید می‌زنم که نکنی این زدن برای نکردن است آن قضا که حدّ و تعزیر است زدن است که چرا کردی، حتی قتل را که مرحوم محقق در شرایع اشاره می‌کند^۱ برای همین است حالا کسی قصد ترور دارد این هنوز کاری نکرده حکومت می‌تواند جلوی او را بگیرد «بلغ ما بلغ» به

۱. شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۳۱۲.

عنوان نهی از منکر نه به عنوان حد نه به عنوان تعزیر، غرض این است که امر به معروف و نهی از منکر چیز دیگر است.

پرسش: ... پاسخ: نه، عدالت شرط نیست این اقتدا که نیست البته این برای اینکه مؤثرتر باشد شرط است اما این بر همه واجب است که جلوی رذیلت را بگیرند.

روان شدن مشکلات زندگی با اجرایی کردن صبر

﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱ خب این کار صدمه‌ای دارد خیلی‌ها تحمل نمی‌کنند می‌گویند به تو چه ربطی دارد و مانند آن. چه در این‌گونه از موارد چه در کل حوادث روزگار این صحنه، صحنه آزمون و درد و رنج است یعنی تا انسان نفس می‌کشد در زحمت است حالا زحمت‌ها فرق می‌کند یا زحمت‌های مالی یا زحمت‌های بیماری یا زحمت‌های سیاسی یا زحمت‌های اجتماعی است آن‌که این عالم را آفرید یعنی خدا قسم خورد که من انسان را در رنج قرار دادم ﴿لَقَدْ﴾ این «لام»، «لام» قسم است ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾^۲ کبد یعنی درد و رنج قسم یاد کرد انسان تا زنده است در امتحان است حالا یا خودش یا پدر و مادرش یا فرزندش یا مسائل سیاسی یا اجتماعی کسی در امان باشد اینجا جایش نیست اینجا تا زنده است باید امتحان پس بدهد ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ انسان در همه این امور باید صبر کند اختصاصی به مسئله امر به معروف و نهی از منکر ندارد این ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ﴾ مربوط به مسئله اقامه صلوات و امر به معروف و نهی از منکر نیست کل رخدادهای عالم زیر مجموعه این است.

۲. سوره بلد، آیه ۴.

امر به صبر در امور زندگی یکی از بهترین دستورهای حکیمانه لقمان

این یکی از بهترین دستورهای حکیمانه لقمان حکیم است که ذات اقدس الهی به او عطا کرده است. فرمود انسان در زندگی باید صابر باشد صبر يك اصل است در زندگی برای اینکه نه عالم را برابر میل ما ساختند نه همه افراد نظیر زیراکس و فتوکپی يك صفحه‌اند افراد فرق می‌کنند «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة»^۳ حالات گوناگون فرق می‌کند شرایط فرق می‌کند سلايق فرق می‌کند انسان زود برنجند و عصبانی بشود و از صحنه خارج بشود این با امت اسلامی بودن سازگار نیست فرمود صابر باش بردبار باش این نظام عالم بالأخره حسابی دارد شما صابر باش خدای سبحان هرگز نمی‌گذرد فرمود از مشهد ما از محضر ما دور نیست.

از عزائم امور بودن صبوری در مشکلات زندگی

﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ مستحضرید انسان هیچ کاری را بدون اراده انجام نمی‌دهد چون انسان يك موجود متفکر مختار است اگر بخواهد کار بی‌ارادی انجام بدهد محال است مثل دو دوتا پنج تا بخواهد طنز بگوید اراده است بخواهد لهو بگوید اراده است مگر اینکه مورد کار باشد نه مصدر کار، يك وقت دست کسی را می‌گیرند از جایی به جای دیگر می‌برند این مورد فعل است نه مصدر فعل، اگر انسان بخواهد کاری را انجام بدهد بدون اراده مستحیل است چون او اصلاً مختار و آزاد خلق شد در همه کارها انسان تصمیم می‌گیرد اما وقتی کار خیلی مهم شد می‌گویند این جزء عزم‌الامور است یعنی «مَّا يَجِبُ أَنْ يُعْزَمَ عَلَيْهِ» انسان يك وقت می‌خواهد حالا پیاز و سیب‌زمینی بخرد اینکه بنشیند فکر نکند نیست اما وقتی بخواهد خانه تهیه کند یا همسر انتخاب کند این ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ است ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ است یعنی «مِنْ الْأُمُورِ الَّتِي يَجِبُ أَنْ يُعْزَمَ عَلَيْهَا» که انسان باید جداً تصمیم بگیرد باید برنامه‌ریزی بکند مصمم بشود که در روزگار صابر باشد وگرنه مشکلات فراوان پیش می‌آید دو روز به کام او نیست دو روز به کام اوست هر روز بخواهد به کام او باشد نیست ﴿إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ یعنی «مِنْ

۳. الکافی، ج ۸، ص ۱۷۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰.

الامور التي يجب أن يُعزم عليها» مثل تهیه منزل، تهیه همسر، اینها ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ است یعنی از امور مهمّی که انسان باید راجع به آن تصمیم بگیرم من صابرم، بردبارم، حلیمم این چنین نیست که زود از کوره در بروم این ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ است اگر ذات اقدس الهی فرمود کسانی که این عناصر چهارگانه را دارند خسارت نمی بینند سرّش همین است فرمود: ﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ﴾^۱ طبق ایمان، ﴿وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾ طبق آن عمل صالحی که دارند خب اگر کسی صابر باشد این امری از اموری که «يجب أن يعزم عليها» را انجام داد و کامیاب هم است.

«و الحمد لله ربّ العالمين»